در صفحه ۱۲ بخوانید...
■ یک فرهنگ بد | پیمان حاج محمود عطار
■ کلاس درس مثل صحنه نمایش است | علی‌اکبر زین‌العابدین
■ بوی مهر | اراز
■ و...

چرا کسی هشدارهای دولتی را جدی نمی‌گیرد

مقصر کیست؟ ملت یا دولت

گفتاری از بهمن کشاورز

خودمشت مالی

نتایج معکوس رابطه بی‌اعتماد

صادق زیباکلام
استاد علوم سیاسی

در ایران نوعی احساس سردی بین ملت و دولت‌ها وجود دارد. به بیان بهتر دستگاه اجرایی و دولت به این‌که ملت چه می‌خواهد و چه نمی‌خواهد یا این‌که چه چیزی نیاز جامعه است که انجام دهد و چه چیزی ضرورت و نیاز جامعه نیست، خیلی کاری ندارد. دولت‌ها درحقیقت به کارهایی که خودشان فکر می‌کنند درست است عمل می‌کنند و سیاست‌گذاری‌های کلی‌شان سنخیتی با نیاز و خواسته مردم ندارد.

درواقع به این‌که اساسا مردم چه می‌گویند و چه می‌خواهند خیلی توجهی نمی‌شود و این مشکل اساسی جامعه ما است.

البته در دوران‌های خاص مثل دوران انتخابات کسانی که نامزد می‌شوند سعی می‌کنند مسائلی را مطرح کنند که فکر می‌کنند باب طبع مردم باشد و نظر آنها را جلب می‌کند. اما در کل از این رویدادهای گهگاه که بگذریم، وقتی دولت‌ها انتخاب می‌شوند به عبارتی دنبال کار و زندگی خود می‌روند و دیگر به نیاز و خواسته مردم کمتر تمرکز می‌شود. اصلی‌ترین علت این رابطه سرد و بی‌روح عدم‌اعتماد است که مصداق‌های آن را در مسائل مختلف اجتماعی به چشم می‌بینیم.

نمونه‌های بی‌اعتمادی کلی به دولت یا مجموعه‌های اجرایی نظام را می‌توان به وفور دید؛ دولت از مردم خواست آنهایی که می‌توانند و نیازی به کمک‌هزینه دولتی ندارند برای دریافت یارانه ثبت نام نکنند ولی نتیجه چه شد؟ ۷۳میلیون‌نفر ثبت نام کردند یا درمورد بحران آب و لزوم صرفه‌جویی در مصرف منابع، برق، بنزین یا مسأله ترافیک و خیلی مسائل اجتماعی دیگر به همین شکل است؛ اساسا نسبت به دولت‌ها و برنامه‌هایشان یک نوع ناباوری وجود دارد. درواقع مردم به نوعی پیاده‌نظام و سرباز شطرنج در جامعه هستند که نقش آنها این است که فقط بروند و رأی بدهند تا دولتمردان سر کار بیایند.

درحقیقت یک گسل میان مردم و مسئولان به‌ویژه دولت ایجاد شده و مردم آن‌طور که باید و شاید اطمینان خاطر به برنامه‌ها و فعالیت‌های دولت ندارند.

متاسفانه کارکرد سیاسی- اجتماعی دولت‌ها طی این سی‌وچندسال به‌شدت نزول و افت کرده است. به یقین می‌توانم بگویم رابطه مردم و دولت سال‌های ۵۷، ۵۸ و ۵۹ به این شکل نبود.

این رابطه منظما افت کرده و نوعی بی‌اعتمادی اجتماعی نسبت به مسئولان به‌وجود آمده و سال به سال بیشتر شده است.

در مثالی که بتوانیم این موضوع را بهتر درک کنیم، یک مصداق سیاسی می‌آورم؛ درحال‌حاضر یک مسأله‌ای در جامعه مطرح شده؛ مردم این سوال را دارند در شرایطی که ما این‌قدر برای برنامه‌هستهای و پیشبرد آن هزینه کرده‌ایم، واقعا نفع و خاصیت آن برای مردم و مملکت چه نکته ملموسی بوده است؟ چون به این سوال‌ها پاسخی داده نمی‌شود، همین سوال‌ها که در هر حوزه یا زمینه‌ای مطرح می‌شود و بی‌جواب می‌ماند، باعث بی‌اعتمادی مردم می‌شود.

در هر زمینه‌ای از برنامه‌های اقتصادی گرفته تا فرهنگی مثل حجاب، ثبت‌نام یارانه، ترافیک یا صرفه‌جویی در مصرف آب.

وقتی مردم براساس برنامه‌ها و رویکردهایی که دولت در دستور کار قرار داده عمل نمی‌کنند و حتی تبلیغات و فرهنگ‌سازی‌های گسترده هم نمی‌تواند بر خواست کلی جامعه تاثیرگذار باشد، این یعنی مردم و دولت رابطه‌ای با هم ندارند و اگر هم در ظاهر رابطه‌ای باشد براساس بی‌اعتمادی شکل گرفته و نتیجه عکس می‌دهد.

زمینه کاهش مسئولیت‌پذیری مردم

آذر منصوری
فعال سیاسی

برای روشن‌تر شدن مسأله فقدان اعتماد کافی مردم به دولت و رابطه سرد دولت و ملت، نگاهی به تاریخ ایران و تاریخ شکل‌گیری حکومت‌ها، نقطه تولد و اوج و ترقی حکومت‌ها و مرحله‌ای که حکومت‌ها به زوال و فروپاشی گرفتار شدند می‌تواند کمک کند.

چراکه عامل اصلی تمام این فروپاشی‌ها عدم شکل‌گیری رابطه منسجم و تأثیرگذار و قدرتمند بین دولت‌ها و مردم بوده که درنهایت گرفتن فاصله و نادیده گرفتن این موضوع باعث شده حکومت‌ها به زوال، انحطاط و فروپاشی برسند.

به دلیل این‌که ساز و کاری برای پر کردن این شکاف و پاسخگو کردن و نیاز حکومت‌ها به پشتوانه مردم و تلاش برای کم کردن فاصله‌ها وجود نداشته است. مهم‌ترین عاملی که می‌تواند در این قضیه موثر باشد ندیدن ساز و کار و حلقه واسطی است که می‌تواند شکاف را پر کند و اعتمادی که به‌عنوان پشتوانه اصلی هر نظام و سیستمی است، ایجاد کند.

اگر به کشورهایی که روندهای دموکراتیک در آنها تعیین‌کننده نقش حکومت‌هاست و دولت‌ها به واسطه همین روندها بر سر قدرت می‌آیند تا منویات خودشان را اجرا کنند، نگاهی کنیم علی‌القاعده این سازوکارها هم مشخص و روشن می‌شود.

مهم‌ترین عاملی که می‌تواند به نزدیک شدن رابطه دولت و مردم کمک کند به نظر من این است که به نوعی زمینه لازم برای شکل‌گیری موثر جامعه‌مدنی و ارکان جامعه مدنی که در سیاست‌گذاری دولت‌ها تأثیرگذار هستند، ایجاد شود.

چنانچه این مسأله صورت بگیرد نه‌تنها این شکاف وفاصله پر می‌شود، بلکه مطبوعات‌وتشکل‌های‌صنفی و سیاسی و سازمان‌های مردم‌نهاد و نهادهای مردمی سنتی که با توجه به اقتضاء هر جامعه ایجاد می‌شوند نیز در جامعه فعالیت موثر خواهند داشت. این نهادها در جامعه ما هم هستند و به شکل مردمی ساماندهی شده‌اند و در عرصه جامعه فعالیت می‌کنند.

> **به دلیل این‌که ساز و کاری برای پر کردن شکاف بین دولت - ملت و پاسخگو کردن و نیاز حکومت‌ها به پشتوانه مردم و تلاش برای کم کردن فاصله‌ها وجود نداشته است، مهم‌ترین عاملی که می‌تواند در این قضیه موثر باشد، ندیدن ساز و کار و حلقه واسطی است که می‌تواند شکاف را پر کند و اعتمادی که به‌عنوان پشتوانه اصلی هر نظام و سیستمی است، ایجاد کند**

اگر دولت‌ها برنامه‌ای برای ایجاد این نهادها و فربه کردن جامعه مدنی داشته باشند و در مرحله بعدی به سازوکاری بیندیشند که این نهادهای مدنی در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها نقش داشته باشند، می‌شود امیدوار بود که با در پیش گرفتن این روند در طولانی‌مدت بتوانیم این فاصله بین دولت‌ها و ملت‌ها را پر کنیم. همچنین می‌توانیم امیدوار باشیم درنهایت اعتماد ملت به دولت را در جامعه افزایش دهیم. ضمن این‌که در کشورهای دموکراتیک وجود انتخابات و همه‌پرسی عاملی برای شکل‌گیری و بقای اعتماد است و در پیش گرفتن آن برای جامعه مدنی می‌تواند این ظرفیت حکومت‌های دموکراتیک را هدفمندتر کند و هم زمینه‌ای برای افزایش اعتماد اجتماعی شود.

بی‌نیاز بودن حکومت‌ها از ملت‌ها زمینه کاهش مسئولیت‌پذیری را در جامعه فراهم می‌کند.

یکی از آفت‌هایی که کشورهای جوامع سوم را تهدید می‌کند - در کنار اقتصاد تک محصولی که خودش فرصت برای جوامع است و به دلیل اتخاذ سیاست‌های غلط بدل به تهدید می‌شود- سازوکار تحقق این مسأله است که با منافع کلی این کشورها در ارتباط است.

بخشی از این سازوکارها این است که ابزارها و امکانات پرسنگری را در جامعه افزایش دهیم و سازوکار جریان‌سازی گردش آزادانه اطلاعات را فراهم کنیم و حکومت و دولت مشوق این امر باشد و جامعه و افکار عمومی را به این سمت ببرد تا مردم چنین احساس نکنند که حضورشان در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها نقشی ندارد و حاکمیت بدون توجه به مطالبات و خواست آنها راه خود را در پیش گرفته و شکاف طبقاتی افزایش پیدا کرده و حاکمیت هم خود را پاسخگو نمی‌داند.

اگر چنین حسی بین مردم به وجود بیاید به بی‌تفاوتی در مورد مسائل و بحران‌های جامعه می‌انجامد. در این زمینه کشورهایی مثل ما که جامعه ضعیف و غیرتأثیرگذاری دارد می‌تواند با در پیش گرفتن سازوکار جوامع توسعه‌یافته به حل شدن این مسأله کمک کند.

اشاره

نیست فرقی در میان، اما!

| طرح نو | مجتبی پارسا | سخن گفتن یا نوشتن از چرایی فقدان اعتماد متقابل میان دولت و ملت، کار دشواری است و چیزی نیست که بتوان به راحتی و با قاطعیت از دلیل یا دلایل آن سخن گفت. این امر نیازمند مداقه و بررسی تاریخی، اجتماعی و فرهنگی رابطه میان افراد جامعه با دولت‌های وقت، در ۳ دهه اخیر است. این قلم در جایگاه تحلیل چنین رابطه‌ای نیست و تحلیل درونمایه چنین مباحثی، موضوع این یادداشت نیست؛ اما به‌عنوان یک شهروند و یک عضو از این کلاف بهم پیچیده جامعه ایران، آنچه در این باب به نظر می‌رسد ذکر خواهد شد؛ لذا احراز صدق و کذب ادعاهای این یادداشت، مطمح نظر نیست و مباحثی که مطرح خواهد شد، صرفا دیدگاه یک شهروند و یک عضو تشکیل‌دهنده جامعه است.

اولین سوالی که در این میان وجود دارد، این است که چرا مردم در مواجهه با دولت، حرف شنوی ندارند و به بیان دیگر، به توصیه‌های دولت، وقعی نمی‌نهند؟ دو مصداق جدید آن عبارت است از بحث یارانه‌ها و درخواست دولت مبنی بر ثبت‌نام نکردن مردم برای دریافت یارانه‌ها؛ و مصداق دوم، بحث کمبود ذخایر آبی کشور و درخواست دولت مبنی بر مصرف بهینه و صحیح مردم. در هردوی مصادیق ذکر شده، که صرفا دو نمونه متأخر از صدها نمونه موجود است، مردم در مقابل درخواست دولت، به هیچوجه حاضر به حرف شنوی و یاری رساندن به دولت نشدند؛ با این‌که می‌دانستند که در هردوی این موارد، اگر مسیر صحیح را دنبال می‌کردند، سود و منفعت آنها، به همه کشور و به خود آنها (مردم) باز می‌گشت.

به نظر می‌رسد اولین پاسخی که برای این سوالات به ذهن می‌آید، این است که «اعتماد» میان طرفین این رابطه، یعنی دولت و مردم، از بین رفته است - اگر نگوییم به جز برهه‌هایی که در شرایط اجتماعی و سیاسی کشور اتفاقات کم‌نظیری افتاد و موجب حمایت تمام عیار قشر عظیمی از جامعه و دولت شد، هیچ‌گاه آن‌طور که شایسته است این اعتماد وجود نداشته است. به نظر می‌رسد که این پاسخ، ناظر به واقعیت باشد؛ لذا باید از چرایی نبود «اعتماد» پرسید.

پاسخی که به ذهن می‌رسد، شاید شبیه پاسخی باشد که به ذهن بسیاری از مردم می‌آید و آن این است، هنگامی که مردم در سال‌های متمادی و در برهه‌های مختلف، هزینه‌هایی را در جهت حمایت از دولت‌ها، پرداخت کرده‌اند، اما پاسخی شایسته و نتیجه‌ای هم‌ارزش با هزینه‌هایی که پرداخت کرده‌اند، از جانب دولت‌ها دریافت نکرده‌اند، به مرور، موجب از میان رفتن چنین احساس اعتمادی شده است. مصادیق بی‌شماری می‌توان برای این مدعا ذکر کرد. از قول و قرارهایی که دولت‌ها پیش از سر کار آمدن به مردم دادند و به آنها عمل نکردند گرفته تا رفتارهای توهین‌آمیز و تحقیر کردن‌های پی در پی مردم، به بهانه‌های مختلف؛ از پایبند نبودن به حرف‌ها و طرح‌هایشان در حوزه مسکن، اشتغال، تورم و... گرفته تا بهانه‌هایی که بیشتر به دروغ می‌مانند تا هر چیز دیگر، همگی موجب از میان رفتن چنین اعتمادی شده است. لذا مردم نمی‌توانند به‌طور تام و تمام، باور کنند که دولتی، تمام قد در کنار آنها ایستاده باشد، نه روبه‌روی آنها!

نکته دیگری که ذکر آن در این‌جا ضروری است و آن این است که نمی‌توان «بی‌مسئولیتی» و «عدم آینده‌نگری» و «عاقبت‌اندیشی» بسیاری از مردم را نادیده گرفت. گرچه، این احساس بی‌مسئولیتی نیز نتیجه سیاست‌های نادرست فرهنگی- اجتماعی در سال‌های متمادی با آنهاست. رفتارهایی که به اتحاء مختلف به آنها پیام آشکار و نهان می‌دهند که شما مهجورید! خود، صلاح خویش را نمی‌دانید و بایستی که دیگران برای شما تصمیم درست را بگیرند. این رفتارها از حوزه فرهنگی و اجتماعی مصداق دارد، تا حوزه‌های معنوی. بسیاری از این دغدغه‌ها و رفتارها، فی‌نفسه «درست»، «حق» و «موجه» هستند اما با سیاست‌های نادرست، توهین‌آمیز و منعصبانه و بدون پایبندی به نتایج و لوازم اجرای آن، آنها را «ناحق»، «ناصواب» و «ناموجه» می‌کند. چراکه همواره حق و حقیقت می‌تواند در شرایطی به ضد و نقیض خود مبدل شود و این سیاست‌ها نیز از این اصل، مستثنا نیستند؛ و الا فرق فارقی میان مردم ما و مردم جوامع دیگر که با مسئولیت‌پذیری، به حمایت دولتشان برمی‌خیزند، وجود ندارد.